

سیاست خارجی آمریکا در ایران از ملی شدن صنعت نفت تا پیروزی انقلاب اسلامی

گفت وگو با مارک ج. گازیورسکی، کارشناس روابط خارجی آمریکا و ایران

گفت وگو: مرتضی رسولی پور

اشاره

پرداختن به موضوع روابط خارجی آمریکا و ایران، به ویژه پس از زمانی که آمریکا از صحنه جنگ جهانی دوم فاتحانه بیرون آمد تا زمانی که انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ به نتیجه رسید، همواره از سوی دو گروه عمده از پژوهشگران ایرانی و خارجی مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. هرچند هرکدام طبق منافع ملی خاص خود به بررسی رخدادها پرداخته‌اند؛ اما اعتراف مقامات ارشد دستگاه دیپلماسی آمریکا، در سالهای اخیر، به مداخله در امور داخلی ایران و اعمال نظر در طراحی و اجرای کودتای ۲۸ مرداد به این معنی است که دولت آمریکا، حداقل در تحمیل ۲۵ سال حاکمیت استبداد و اختناق در ایران، سهم عمده‌ای داشته است. دولت آمریکا، در سالهای آغازین پس از جنگ دوم جهانی، با توجه به تحلیل روزافزون قدرت استعماری انگلستان در خاورمیانه، برآن شد تا به منظور دست‌اندازی بر منابع نفت ایران ابتدا با ایرانیان هوادار ملی کردن صنعت نفت همصدایی کند و سپس با ترفند دیپلماسی، و بعد از مدتی مداخله نظامی، دولتمردان ایرانی را به پشت میز انعقاد قراردادهای استعماری بکشاند. انعقاد قرارداد کنسرسیوم در ۱۳۳۳، برقراری پیمان دو جانبه نظامی در ۱۳۳۷، واداشتن دولت ایران به موافقت با ایجاد مرکز استراق سمع در شمال استان خراسان برای کنترل آزمایشهای موشکی شوروی، به هم زدن الگوی مالکیت کشاورزی و انجام دادن «اصلاحات ارضی» فرمایشی، فشار به دولت و مجلس برای اعاده کاپیتولاسیون از طریق تصویب لایحه مصونیت سیاسی و قضایی مستشاران آمریکایی و تشویق ایران برای خرید تسلیحات نظامی نمونه‌های بارز چنین

رابطه‌ای بودند.

آنچه در این شماره می‌خوانید مصاحبه واحد تاریخ شفاهی موسسه با گازیورسکی پژوهشگر آمریکایی، در روزهای سی‌ام بهمن و چهارم اسفند ۱۳۷۷ است که در زمینه رابطه ایران و آمریکا بحث شده است. در این مصاحبه هرچند جزئیاتی از این رابطه و چند رخداد مهم در ۵۰ سال گذشته به گونه‌ای آشکار بیان می‌شود؛ اما پاره‌ای از اظهارات و دیدگاههای مصاحبه‌شونده قابل تأمل و نقد است:

۱. مصاحبه‌شونده از نقش دولت انگلستان و تحریکات عوامل انگلیس در واقعه ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت دکتر مصدق نه تنها سخنی بر زبان نمی‌آورد بلکه از آن به عنوان کودتای صدرصد آمریکایی یاد می‌کند.

۲. گازیورسکی بخش عمده‌ای از اطلاعات خود درباره حوادث سالهای ۳۱ و ۱۳۳۲ را حاصل مطالبی می‌داند که چند عضو سازمان سیا و کسان دیگر، شفاهاً، در اختیار او قرار داده‌اند؛ اما با گذشت بیش از ۵۰ سال از آن حوادث، مصاحبه‌شونده هنوز از ذکر نام آنها خودداری می‌کند و به این ترتیب ناخواسته، و به گونه جدی، بر ادعاهای خود خدشه وارد می‌آورد و از اعتبار سخن خود می‌کاهد.

۳. مصاحبه‌شونده براین باور است که شرکتهای نفتی آمریکا در دوران زمامداری دکتر مصدق، و بعد از آن، مایل نبودند در برنامه‌های نفتی ایران مشارکت کنند. او این نکته را که پس از کودتا ۱۴ یا ۱۵ ماه طول کشید تا یک معامله نفتی صورت گیرد، شاهد مدعای خود قرار داده است. صرف‌نظر از شواهد تاریخی و اینکه شرکتهای آمریکایی تا قبل از ملی شدن صنعت نفت، حداقل دوبار، درخواست مذاکره برای گرفتن امتیاز نفت از ایران کرده بودند (سالهای ۱۳۰۰ و ۲۴-۱۳۲۳) و در این راه حتی یک قربانی هم دادند (ماژور ایسبری)، اظهارنظر شاه مخلوع در مذاکرات نفتی سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ مؤید این واقعیت است که ایالات متحده، مانند حکومت بریتانیا، در صورت تضمین یک معامله منصفانه نفتی! از حفظ و بقای سلطنت او حمایت خواهد کرد.^۱ شاه در این مذاکرات اظهار امیدواری کرده بود کنسرسیوم به تمام منابع نفتی ایران که خواستار شده بود دست یابد.^۲

۴. و سرانجام، اینکه، گازیورسکی، بدون در نظر داشتن آمارهای منتشر شده و برخلاف نظر اغلب کارشناسان اقتصادی، سالهای نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ میلادی را در اثر اجرای نیم بند قانون اصلاحات ارضی، سالهای شکوفایی اقتصاد ایران

۱. بنگرید به: فرهاد رستمی. پهلویها، خاندان پهلوی به روایت استاد. تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر

۲. همان، ص ۵۷۵.

ایران، ۱۳۸۲، ج ۳، صص ۵۶۴-۵۶۵.

می‌داند. ظاهراً قرار بود اصلاحات ارضی برای سامان دادن به کشاورزی ایران صورت بپذیرد و، با تقسیم اراضی، ازدیاد تولیدات کشاورزی و دامی را به ارمغان آورد؛ اما متأسفانه از همان ابتدا چشم‌انداز روشنی از اجرای قانون اصلاحات ارضی وجود نداشت و چون این کار با در نظر گرفتن اوضاع بومی و عوامل جغرافیایی خاص ایران پی‌ریزی نشده بود نتوانست زمینهای زیرکشت را پربهره و زمینهای بایر را معمور کند، توسعه بدهد و سطح درآمد کشاورزی را بالا ببرد. مطابق گزارشهای رسمی، در سال ۱۳۵۰ فقط یک پنجم کل زمینهای قابل کشت، زیر کشت بوده است. در نتیجه، میزان واردات محصولات کشاورزی و دامی افزایش یافت. حاصل اصلاحات ارضی کاهش جمعیت روستایی و افزایش جمعیت طبقه پایین شهری در اثر سرازیر شدن کشاورزی به حاشیه شهرها بود. بی‌توجهی به این امور موجب شده تا مصاحبه شونده به سوی اشتباهات دیگر

سوق داده شود به گونه‌ای که مدعی شده «به تدریج در دهه ۱۹۶۰ آمریکا به شاه وابسته شد» و «شاه دیگر هیچ وابستگی به کمکهای اقتصادی آمریکا نداشت... و به لحاظ اقتصادی کاملاً مستقل بود»؛ درحالی که وابستگی میان ایران و آمریکا دوجانبه بود. زمانی که دلارهای حاصل از فروش سرمایه‌های ملی و ذخایر زیرزمینی در سالهای آغازین دهه ۱۳۵۰ به سوی اقتصاد ایران سرازیر شد، به ویژه جهش ناگهانی قیمت نفت در سال ۱۳۵۳ که نرخ رشد ۲۲۸ درصدی را نصیب اقتصاد کشور کرد و درآمد ارزی را از ۶/۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ به ۲۱ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۳ افزایش داد، سطح درآمدهای عمومی بالا رفت و به جای اینکه این درآمد سرشار در مسیر توسعه صنعتی سرمایه‌گذاری شود و زیربنای اقتصادی را قوام بخشد، متأسفانه، صرف ترویج فرهنگ مصرف بیشتر در جامعه شد و، در نهایت، به وارد کردن کالاهای خارجی انجامید. دلارهای به دست آمده اگر در خدمت دولتی دوراندیش بود شاید می‌توانست صنعت و کشاورزی ایران را متحول کند اما، متأسفانه، بدون هیچ ارزش افزوده‌ای نصیب بیگانگان شد.

□ لطفاً درباره پیشینه خانوادگی، سن و حوزه تحصیلاتی خود صحبت کنید.

● نام من مارک گازیورسکی است. ۴۳ ساله هستم. والدین پدرم حدود ۸۰ سال قبل، از لهستان به آمریکا مهاجرت کردند. آنان کشاورزانی بودند که به آمریکا آمدند و هرگز تکلم به زبان انگلیسی را فرا نگرفتند. مادرم پدری داشت که از آلمان به آمریکا مهاجرت کرده و نانوا بود. همسرش، که مادربزرگم بود، متولد آمریکا بود ولی والدینش آلمانی بودند. بنابر این، من از یک طرف آلمانی و از طرف دیگر لهستانی هستم. نام عجیب من لهستانی است، درحالی که خودم در نیویورک به دنیا آمدم و در آنجا بزرگ شدم. هنگامی که دانشجوی مقطع کارشناسی دانشگاه شیکاگو بودم ریاضیات می‌خواندم. در مقطع کارشناسی ارشد در رشته علوم سیاسی به دانشگاه کارولینای شمالی رفتم و پس از اخذ مدرک دکتری، در دانشگاه ایالتی لوئیزیانا مشغول بوده‌ام.

□ چطور شد به مطالعه پیرامون تاریخ تحولات ایران علاقه‌مند شدید؟

● نخست در زمان انقلاب ایران به مطالعه درباره آن علاقه‌مند شدم. در آن زمان تازه وارد مقطع کارشناسی ارشد شده بودم و دیدم انقلاب ایران بسیار ضدآمریکایی است. می‌خواستم علت ضدآمریکایی بودن آن را بفهمم و بدانم حقیقت پشت پرده چیست. در نتیجه، رساله دکتری خود را در مورد «تاریخ سیاست آمریکا در قبال ایران

در دوران شاه و پس از آن» نوشتم. این کتاب تحت عنوان سیاست خارجی آمریکا و شاه به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است.

به این ترتیب، در ابتدا انقلاب و بحران گروگانگیری، موجب علاقه‌مندی من به مسائل ایران شد؛ بعدها، وقتی که دوستان ایرانی پیدا کردم و به مطالعه بیشتر پرداختم، به فرهنگ و مردم ایران علاقه بیشتری یافتیم. البته بخش مهمی از سوابق مناسبات آمریکا و ایران به کودتای ۱۹۵۳ برضد دکتر مصدق برمی‌گردد. هنوز برخی از جوانب این کودتا کاملاً مورد بررسی قرار نگرفته است و من درباره این موضوع بسیار کار کرده‌ام و مصاحبه‌هایی با مقامهای سیا و افراد دیگری که به نحوی در این جریان دست داشتند، ترتیب دادم و مقاله‌ای مستقل از کتابم را در این خصوص جداگانه منتشر ساختم؛ البته بیشتر مطالب آن در کتابم آمده است.

با دنبال کردن رخدادهای ایران بعد از کودتای ۱۹۵۳، نهایتاً به پژوهش درباره کودتای ژنرال قهرنی (که فکر می‌کنم در زمان نخست‌وزیری منوچهر اقبال بود) علاقه‌مند شدم و مقاله‌ای در آن خصوص تهیه کردم که به فارسی نیز ترجمه شده است.^۳ این موارد، مجموعه کارهایی است که درباره ایران انجام داده‌ام.

□ اگر موافق باشید گفت وگو را از دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق و علل و عواملی که به کودتای ۱۹۵۳ منجر شد، شروع کنیم.

● موافقم.

□ ساختار سیاسی دولت دکتر مصدق چگونه بود؟ آیا از این نظر تفاوتی بین دولت ایشان و دولت‌های قبلی وجود داشت؟

● تفاوت عمده دولت مصدق با دولت‌های دیگر در آن بود که دست کم از زمان مشروطیت به بعد اولین دولت اصلاح‌طلب بود. مصدق قویاً بر توسعه آزادیهای سیاسی، قانونمداری و نیز از بین بردن نفوذ بریتانیا و ملی کردن صنعت نفت تأکید می‌کرد. اینها موضوعاتی بودند که نه تنها دولت‌های پیش از وی بلکه دولت‌های پس از وی نیز آنها را دنبال نکردند.

۳. بنگرید به: سرهنگ غلامرضا نجاتی. ماجرای کودتای سرلشکر قهرنی. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳. صص ۳۳-۸۹.

□ در زمان روی کار آمدن دکتر مصدق آیا تمایز و تفاوتی در سیاست خارجی انگلستان و آمریکا نسبت به دولت ملی او وجود داشت؟

● تمایز قائل شدن بین دولت ترومن و دولت آیزنهاور در ایالات متحده از یک طرف، و بین دولت ترومن و دولت انگلستان از سوی دیگر، بسیار حائز اهمیت است. تا زمانی که ترومن بر سر قدرت بود آمریکاییها بسیار تلاش کردند تا یک قرارداد نفتی بین ایران و بریتانیا تنظیم و منعقد شود. ترومن مصدق را دوست داشت؛ به همین جهت هنگامی که مصدق به سازمان ملل آمد، آمریکاییها استقبال خوبی از او به عمل آوردند. تنها زمانی که آیزنهاور به قدرت رسید آمریکاییها عملیات خود را بر ضد مصدق آغاز کردند. من احساس می‌کنم دولت ترومن با اینکه از بریتانیا جانبداری می‌کرد، نقش مثبت‌تری در [ماجرای اختلاف] میان ایران و بریتانیا داشت و سخت تلاش نمود تا دو کشور به توافقی دست یابند.

البته بریتانیاییها همان امپریالیستهای سنتی بودند و آمریکاییها با این موضوع بسیار مخالف بودند. در نتیجه، در دوران ترومن مناسبات بین بریتانیا و آمریکا چندان خوب نبود و تنشهایی وجود داشت. زمانی که آیزنهاور به قدرت رسید روابط دو کشور برای اقدام مشترک بر ضد دولت مصدق بهبود یافت.

□ آیا ایالات متحده و بریتانیا بر این عقیده نبودند که ادامه فعالیت دولت دکتر مصدق با منافع درازمدت آنان در تعارض جدی قرار خواهد گرفت؟ و آیا همین نگرش، آنان را بیشتر به هم نزدیک نکرد؟

● بله، هنگامی که دولت آیزنهاور به قدرت رسید، در واقع، همین رابطه برقرار بود. البته من نمی‌گویم که آنها نسبت به روند تحولات ایران دیدگاه مشابهی داشتند. دیدگاه آنها در این خصوص متفاوت بود؛ اما دغدغه اصلی آنها این بود که ایران در زمان مصدق از مسیر خود منحرف نشود. دیدگاه آمریکاییها در آن روزها این بود که در این صورت حزب توده تقویت خواهد شد و ممکن است کمونیستها بر اوضاع مسلط شوند. اما بریتانیاییها در این اندیشه نبودند بلکه بیشتر در پی حفظ منافع خود و نفوذ بیشتر در صنعت نفت ایران بودند. با این دو دیدگاه متفاوت، همکاری آمریکا و انگلستان را می‌توان ملاحظه کرد.

□ به حزب توده اشاره کردید. به راستی این باور که اقدامات دکتر مصدق موجب گسترش

فعالیت توده‌ایها و به قدرت رسیدن آنها می‌شد تا چه حد واقع‌بینانه و جدی است؟

● این پرسش بسیار جالبی است. تحلیل کارشناسان دولت آمریکا، از جمله تحلیل کارشناسان سیا، درباره حزب توده آن بود که این حزب خطر جدی ندارد. البته این موضعی بود که آمریکا پیش از به قدرت رسیدن آیزنهاور اتخاذ کرده بود. می‌توان گفت که کارشناسان حکومت آمریکا در ابتدا فعالیت حزب توده را مشکل بزرگی تلقی نمی‌کردند؛ اما هنگامی که آیزنهاور به قدرت رسید، او و جان فاستر دالس وزیر امور خارجه و آلن دالس رئیس سیا و دیگر مقامات عالی‌رتبه دولت آمریکا به این نتیجه رسیدند که خطر کمونیستها جدی است. بدین ترتیب، نظر واحدی در این خصوص در آمریکا وجود نداشت.

در یک بازنگری می‌بینیم گرچه نفوذ کمونیسم در ایران چندان جدی نبود، با وجود این، باید به خاطر داشت که پس از گذشت یک سال از زمامداری مصدق شبکه بسیار بزرگ و وسیع حزب توده در نیروهای مسلح ایران کشف شد به طوری که ۵۰۰ تن از اعضای این حزب بازداشت شدند. برخی از آمریکاییها عقیده دارند وجود این شبکه خطر جدی کمونیستها را در ایران ثابت می‌کند. روشن نیست که اهمیت مسئله تا چه اندازه است. شاید خطر جدی بوده و شاید هم نه.

اجازه دهید نکته دیگری را نیز بیفزایم. در این دوره تشنجات بسیار شدیدی در جهان وجود داشت. به خاطر سپردن این نکته حائز اهمیت است که پس از گذشت زمانی کوتاه از جنگ جهانی دوم، ارتشهای هر دو بلوک بسیار مقتدر بودند. تنها چند سال پیش از آن اتحاد شوروی تلاش کرده بود آذربایجان را از ایران جدا کند. جنگ کره نیز در جریان بود. آمریکاییها در جبهه مخالف نیروهای کمونیست چین می‌جنگیدند. اتحاد شوروی اروپای شرقی را اشغال کرده بود. به نظر می‌رسید میان آمریکا و شوروی نیز جنگی در گرفته است - منظورم جنگ سرد است. حتی اگر احتمال تسلط کمونیسم در ایران ناچیز بود، دولت آیزنهاور در این مورد بسیار سختگیرتر از دولت ترومن بود. بازنگری اوضاع آن زمان و درک تشنجهای سوءتفاهمات حاکم بر دنیا در آن اوضاع و احوال مطلب را روشن‌تر می‌کند.

□ نظر دیگری هم وجود دارد حاکی از اینکه، دست کم بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست خارجی آمریکا به شدت تحت تأثیر دیپلماسی بریتانیا بوده است. بر این اساس، در خصوص تحولات ایران، دولت انگلستان سعی در بزرگنمایی کمونیسم و فعالیت‌های

حزب توده داشته تا آمریکا را از موضع بیطرفی به سوی حمایت از انگلستان بکشاند. اسناد به دست آمده از خانه ریچارد سدان در خرداد ۱۳۳۰ روشن کرد که دولت انگلستان با کمک مالی به بسیاری از نشریات توده‌ای فعالیت آنها را هدایت می‌کرده است. همچنین اسناد به دست آمده از فعالیتهای اغتشاش‌آمیز شبکه‌ای موسوم به بدامن (BEDAMN)^۴ که در وقایعی چون ۲۳ تیر ۱۳۳۰ (روزی که اورل هریمن از سوی رئیس‌جمهور آمریکا برای میانجیگری در مذاکرات نفت به ایران آمد) نقش اساسی داشت و محرک اصلی بود، ما را به تأمل بیشتر در مورد «توده نفتی»، که مصدق به کار می‌برد، وامی‌دارد.

● گفته می‌شود که بریتانیاییها نظریه کمونیسم را در ایران ماهرانه دستکاری کردند و در ایران و آمریکا نفوذ داشتند. معمولاً اینتلجنس سرویس عده‌ای از مردم را هدایت می‌کرد تا خودشان را طرفداران حزب توده نشان دهند؛ و به این ترتیب، در میان مردم خوف و هراسی از حزب توده به وجود بیاید. باز، گفته می‌شود که آنها حتی شاخه‌ای در حزب توده داشتند که «حزب توده بریتانیا» خوانده می‌شد زیرا از سوی آنها حمایت می‌شدند. کریستوفر وودهاوس در کتاب خود به نام اقدام مخاطره‌آمیز یک نکته در تأیید این مطلب آورده می‌نویسد که بریتانیاییها به طریقی زیرکانه خطر کمونیسم را در ایران جدی نشان دادند تا آمریکاییها را بترسانند و آنها را بر اجرای عملیاتی برضد مصدق برانگیزند. در نتیجه، به نظر می‌رسد که بریتانیاییها تا اندازه‌ای هم در این عمل موفقیت داشتند؛ اما من نسبت به این تحلیل تردید دارم.

چنانکه گفتم، تحلیلگران وزارت خارجه آمریکا و سیا خطر کمونیسم را چندان جدی نمی‌گرفتند. آنان از نفوذ بریتانیا در حزب توده به خوبی اطلاع داشتند. آمریکاییها و سازمان سیا در این دوره عواملی در درون حزب توده جای داده بودند و می‌دانستند که حزب توده چه می‌کند و باز خوب می‌دانستند که بریتانیاییها حزب توده را تحت کنترل خود دارند. افسران بازنشسته سیا درباره برادران لُنکرانی و حزب توده بریتانیا با من صحبت کردند. آنها از این موضوع مطلع بودند و با آنکه بریتانیا درصدد افزایش هراس و تشنج درباره حزب توده بودند آمریکاییها می‌دانستند که آنها در حال

۴. شبکه‌ای که از سال ۱۹۴۸ مسئولیت هدایت یک رشته عملیات نفوذی - سیاسی و عملیات تبلیغی - فرهنگی را در چارچوب همکاری اینتلجنس سرویس و سازمان سیا بر مبنای امکانات MI-6 و بودجه کلان سیا در ایران به عهده داشت. بدامن یک برنامه تبلیغاتی و سیاسی بود که از طریق شبکه‌ای به سرپرستی شاپور ریپورتر و اسدالله علم با نامهای مستعار «نرن» (Nerren) و «سیلی» (Cilly) اداره می‌شده و ظاهراً بودجه سالانه آن معادل یک میلیون دلار بوده است.

انجام دادن چه کاری هستند.

آنچه من به آن اعتقاد دارم این است که حزب توده در یک سال اول زمامداری مصدق دارای شبکه‌ای بسیار قوی مرکب از ۵۰۰ افسر در نیروهای مسلح ایران بود. هنگامی که این شبکه کشف شد، اطلاعات دیگری حاکی از وجود سازمان دیگری از حزب توده در میان درجه‌داران به دست آمد. گرچه هیچ‌گاه کانون و محل اصلی این شبکه کشف نشد؛ ولی همواره این نگرانی وجود داشت که حزب توده نفوذ گسترده‌ای در ارتش ایران به دست آورده است. در نتیجه، هراس از حزب توده بسیار قابل توجه بود. من جداً فکر نمی‌کنم که بریتانیاییها کار بسیاری برای افزایش این هراس انجام داده باشند. هراس وجود داشت ولی نه به اندازه‌ای که بعضیها می‌گویند. من فکر می‌کنم سبب اصلی کودتا آن بود که دولت آیزنهاور نسبت به دولت ترومن با ترس بیشتری از کمونیسم بر روی کار آمد. دولت آیزنهاور می‌خواست در تمام دنیا سهم بسیار مؤثری در مبارزه با کمونیسم داشته باشد؛ و برای تحقق بخشیدن به این هدف به توجه زیادی نیاز نداشت. آنها می‌خواستند به مردم آمریکا و به روسها نشان دهند که در مقابل کمونیسم و کمونیستها نقش فعالانه‌ای دارند؛ از این رو، این تصمیمی نبود که دقیقاً مبتنی بر شواهد متقن دال بر هراس بسیار از کمونیسم باشد بلکه تصمیمی بود بیشتر متکی بر ملاحظات سیاسی.

در مورد تأثیر دیپلماسی انگلستان بر سیاستهای آمریکا در این دوره، البته این واقعیتی است که بریتانیا و آمریکا در آن زمان و نیز اکنون متحدان بسیار نزدیکی بوده و هستند. آمریکاییها مایل بودند، تا جایی که می‌توانند، به بریتانیا کمک کنند؛ اما این به آنها معنی نبود که آمریکاییها ابله و یا بازیچه دست آنها باشند. در این دوره، موقعیت بریتانیاییها در ایران بسیار ضعیف بود. آنها در این دوره شرکای ضعیف‌تر آمریکا بودند.

از سوی دیگر، تقریباً ده ماه قبل از کودتا، سفارت بریتانیا در ایران بسته شد و کارمندان انگلیسی ایران را ترک کردند. کارمندان شرکت نفت هم، مدتی قبل از بسته شدن سفارت، از ایران رفته بودند. بنابر این، توان انجام دادن کاری در ایران نداشتند و نمی‌توانستند دولت آمریکا را تحت فشار قرار دهند. در این دوره، آنها بسیار ضعیف و وابسته به اقتصاد آمریکا بودند. همان‌طور که گفتم، آمریکاییها ابله نبودند بلکه اوضاع را در ایران به خوبی درک می‌کردند و از کلیه مقاصد بریتانیا در ایران اطلاع داشتند.

آمریکاییها درصدد متوقف ساختن سیاستهای امپریالیستی بریتانیا بودند. قابل توجه است که آمریکا زمانی خود از مستعمرات بریتانیا بود و ما خودمان انقلاب ضدانگلیسی داشتیم. در این زمان بریتانیا تازه هندوستان را ترک کرده بود و استعمارزدایی موضوع مهمی در این دوره شده بود. آمریکا هم از استعمارزدایی حمایت می‌کرد. در نتیجه نوعی تنش و رقابت میان آمریکا و بریتانیا وجود داشت. بنابراین، پاسخ اصلی من به پرسش شما این است که فکر نمی‌کنم آمریکاییها چندان تحت تأثیر بریتانیا قرار گرفته باشند.

□ پس، به نظر جناب عالی دولت انگلستان کمترین نقشی هم در کودتای ۱۹۵۳ نداشته است! ● این تصمیم آمریکا بود که کودتای ۱۹۵۳ انجام گرفت و من فکر نمی‌کنم که این تصمیم چندان هم نادرست بوده باشد. این تصمیم ناشی از ذهنیت دوران جنگ سرد بود. تا جایی که من تحقیق کرده‌ام، بریتانیاییها نقش چندان در کودتا نداشتند. تا جایی که می‌دانم تنها نقش مهمی که بریتانیا در کودتا داشت این بود که برادران رشیدیان را در خدمت آمریکاییها قرار داد. آنها از عوامل مهم بریتانیا در این دوره بودند؛ اما برادران رشیدیان هم نقش چندان در کودتا نداشتند.

□ پس چگونه بود که بعد از کودتا و، به موجب تصمیم کنسرسیوم، ۴۰ درصد سود حاصل از نفت ایران عاید انگلستان شد؟

● همان‌طور که قبلاً گفتم، در آن زمان شرکتهای نفتی آمریکا علاقه‌ای به مداخله در امور ایران نداشتند و بازارهای جهانی مملو از نفت بود. این شرکتها تمام مقدار نفتی را که می‌خواستند در اختیار داشتند و به منبع دیگری نیاز نبود. از طرفی، فعالیت در ایران برای شرکتهای نفتی آمریکایی مستلزم تحمل هزینه‌ای گزاف بود. در نتیجه، آنها علاقه‌ای به صد درصد آمریکایی کردن کنسرسیوم نداشتند. درست نمی‌دانم چرا مقامات آمریکایی و مقامهای ایرانی تصمیم گرفتند ۴۰ درصد سهم را به بریتانیا بدهند. در این خصوص باید با شخصیت‌های دیگر گفت و گو کنیم؛ اما این موضوع برای من چندان تعجب‌آور نیست. من فکر می‌کنم احتمالاً آمریکاییها احساس می‌کردند این امر به اقتصاد بریتانیا کمک خواهد کرد. در آن زمان، بریتانیا در موقعیت اقتصادی نامساعدی به سر می‌برد و چنین تصمیمی موجب خوشنودی آنها می‌شد. احتمالاً مقامهای ایرانی هم چنین فکری داشتند. شاه و علی‌امینی در مذاکرات حضور داشتند

و اگر مخالف مشارکت بریتانیا در کنسرسیوم بودند می‌توانستند مانع شوند. احتمالاً آنها در این اندیشه بودند که، به لحاظ سیاسی، برای ایران بهتر خواهد بود که بریتانیا نیز در کنسرسیوم حضور داشته باشد. بنابر این، دلیلی وجود ندارد که این تصمیم را پاداش مداخله بریتانیا در کودتا تلقی کنیم؛ زیرا نقش بریتانیا در کودتا بسیار ناچیز بود. کتابی که کریستوفر مونتاگ وود هاوس^۵ در مورد کودتا نوشته نیز به روشنی به این موضوع اشاره می‌کند که شواهدی دال بر نقش مهم بریتانیا در کودتا وجود ندارد.

□ اسم شاپور ریپورتر و اسدالله علم، به عنوان دو تن از گردانندگان شبکه انگلیسی بدامن و افرادی که وظیفه برقراری رابطه بین سازمان سیا و ایتلیجنس سرویس را در کودتای ۱۹۵۳ داشتند، در اسناد آمده است. آیا جناب عالی از چگونگی این ارتباط و اینکه چه

۵. مسئول عملیات ایران در ایتلیجنس سرویس و MI-6 که در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۲ در تهران بود و بعدها رئیس انستیتیوی سلطنتی امور بین‌المللی، نماینده مجلس عوام از حزب محافظه‌کار و رئیس مؤسسه انتشاراتی پنگوئن شد.

کسانی به عنوان افراد شاخص در مرتبط کردن شبکه‌های سنتی جاسوسی انگلستان در ایران با شبکه سیا نقش عمل می‌کردند، اطلاعی دارید؟

● تا جایی که می‌دانم، تنها نقش مهمی که بریتانیا در کودتا داشت این بود که برادران رشیدیان را در خدمت آمریکاییها قرار داد. آنها از عوامل مهم بریتانیا در این دوره بودند؛ اما برادران رشیدیان نیز نقش چندان مهمی در کودتا نداشتند. این کودتا اساساً کار آمریکاییها بود و افرادی که با آمریکا در ارتباط بودند، از قبیل فضل‌الله زاهدی و پسرش و چند ژنرال دیگر. فکر نمی‌کنم افرادی که نام بردید نقش چندان در شبکه بدامن داشته‌اند. من چیزی در این خصوص نشنیدم؛ ممکن است نقش داشته باشند، اما من اطلاع ندارم.

من با پنج شش نفر از افراد سیا، که مستقیماً در کودتا دخالت داشتند، صحبت کرده‌ام. آنها مدتی طولانی تمام جزئیات را برای من تعریف کردند؛ ولی هیچ کدام اسمی از شاپور ریپورتر و یا علم به میان نیاوردند و هیچ یک سخنی دربارهٔ مداخلهٔ بریتانیا به زبان نیاوردند. ممکن است بریتانیا به‌طور جداگانه فعالیتی در این زمینه صورت می‌داده است. کاملاً محتمل است که برخی از ایرانیها نیز به‌طور مستقل برای خود فعالیت می‌کردند و چه بسا کارهای مهمی هم انجام داده باشند. احتمالاً بعدها هماهنگی خود را با شبکهٔ بدامن قطع کردند. به هر حال، من نتوانستم اطلاعاتی دربارهٔ آنها به دست بیاورم. من فقط تا جایی که کودتا به آمریکاییها مربوط می‌شود اطلاع دارم. فکر نمی‌کنم آن جنبهٔ ماجرا که به بریتانیاییها مربوط می‌شود چیز مهمی باشد.

□ جناب عالی در مقاله‌ای که در خصوص کودتا منتشر کردید اشاره به دو اسم رمز «نرن» و «سیلی» می‌کنید که نقش مهمی در کودتا داشتند. لطفاً در مورد اسم اصلی آنها و فعالیت‌هایشان توضیح دهید.

● شخصی نام آنها را به من گفت. اما من قول دادم که فاش نکنم در نتیجه حتی اگر به یاد داشته باشم نمی‌توانم نام آنها را بگویم. خودم آنها را ندیدم و هیچ‌گاه صحبتی با آنها نکردم اما زمانی آنها را می‌شناختم.

□ تصور نمی‌کنید چنین اظهارتی از سوی شما فاقد ارزش تاریخی باشد؟ چگونه می‌توان از پژوهشگران انتظار داشت مطلبی و ادعایی را بپذیرند در حالی که منبع و مأخذ اصلی آن معلوم نباشد؟

● آنچه که در این مورد می‌توانم بگویم این است که آنها دو روزنامه‌نگار ایرانی بودند که فعالیت‌های مهمی در کودتا داشتند. البته فعالان ایرانی دیگری هم در کودتا مانند [برادران] رشیدیان، [فضل‌الله و اردشیر] زاهدی و [تیمور] بختیار بودند. اما هیچ بریتانیایی در کودتا مشارکت نداشت. سفارت بریتانیا در ایران، مدتها قبل از کودتا، تعطیل بود و همه انگلیسیها از ایران بیرون رانده شده بودند. تمام افسران ایتلیجنس سرویس ناگزیر به ترک ایران شده بودند. تا جایی که می‌دانم، هیچ انگلیسی‌ای در این کودتا شرکت نداشت. شاپور ریپورتر هم، که کارمند سفارت بریتانیا بود، از ایران خارج شده بود.

□ انگیزه آمریکاییها از مداخله در امور ایران تأمین منافع و سود برای شرکتهای نفتی بود یا مقابله با کمونیسم؟ یا هر دو؟

● شرکتهای نفتی آمریکا علاقه‌ای به مداخله در ایران نداشتند. در زمان ترومن، هنگامی که مذاکرات بین ایران و بریتانیا در جریان بود، دولت آمریکا از شرکتهای نفتی آمریکایی نظرخواهی کرد که آیا آنها مایل به مشارکت در برنامه‌های نفتی ایران هستند یا نه؟ پاسخ اولیه شرکتهای نفتی منفی بود. آنها مایل به مشارکت در امور اقتصادی و نفتی ایران نبودند و عمدتاً به این علت که در کویت و عربستان سعودی سخت مشغول کار شده بودند و خوب می‌دانستند که اگر فعالیت‌های نفتی ایران مجدداً آغاز شود تولید نفت در عربستان و کویت کاهش خواهد یافت، چون تولید در ایران بسیار خواهد بود. آنها علاقه‌ای به فعالیت در ایران نداشتند. این حقیقتی مستند است و اطلاعات بسیاری در کتابهای متعددی که در این باره نوشته شده درج شده است. علاوه بر این، آنها از این هراس داشتند که اگر در ایران به فعالیت مشغول شوند مشمول قانون ضد تراس است خواهند شد. در این زمان پرونده ضد تراس در مخالفت با شرکتهای نفتی در کویت در جریان بود و در صورت همکاری با ایران به آنها آسیب می‌رسید.

□ به قانون ضد تراس اشاره کردید. درست است که پنچ کارتل بزرگ نفت آمریکا نمی‌توانستند بدون تشکیل تراس، از نفت ایران بهره‌مند شوند و تشکیل تراس هم مخالف قانون آمریکا بود؛ اما مدتی بعد، آیزنهاور از کنگره آمریکا اجازه تراس پنچ شرکت را گرفت و قانون ضد تراس را لغو کرد به این عنوان که «اگر قانون ضد تراس

مخالف امنیت آمریکا باشد ملغی است.» به این ترتیب، بهره‌مندی آمریکا از سهم چهل درصدی کنسرسیوم را که چند ماه پس از کودتا منعقد شد، چگونه می‌توان توجیه نمود؟

- گواه اصلی این است که پس از کودتا ۱۴ یا ۱۵ ماه طول کشید تا یک معامله نفتی صورت گیرد. این به جهت متقاعد ساختن شرکتهای نفتی برای فعالیت در کنسرسیوم بود و دولت آمریکا ناگزیر شد پرونده حقوقی ضد تراس را ملغی کند. ایالات متحد ناگزیر بود امتیازی را برای شرکتهای نفتی، که مایل به مشارکت می‌شدند در نظر بگیرد. بنابر این، از یک سو، شرکتهای نفتی چندان متمایل به همکاری نفتی با ایران نبودند و از سوی دیگر، دولت آمریکا تحت تأثیر شرکتهای نفتی نبود که عوامل اقتصادی را در روابط خود با ایران لحاظ کند. در واقع، صرفاً عوامل ژئوپلیتیکی بود که دولت آمریکا را وادار به مداخله در ایران نمود.

□ یعنی همان ترس از کمونیسم؟

● بله.

□ اما آیا فکر نمی‌کنید که درباره کمونیسم بزرگنمایی صورت گرفت؟

- بله، این طور فکر می‌کنم و در این خصوص کمی مبالغه شد؛ اما آمریکاییها نظرشان این بود که بالاخره خطر کمونیسم در ایران وجود دارد و این برای آنها خطر مهمی بود که خود را آماده کردند. در این دوره، جنگ کره نیز در جریان بود و آمریکاییها در جبهه مخالف کمونیستهای چین می‌جنگیدند. اتحاد شوروی اروپای شرقی را به اشغال خود درآورده بود و بارها سعی در تصرف آذربایجان و کردستان ایران داشت. به نظر می‌رسید میان آمریکا و شوروی نیز جنگی در گرفته است. حتی اگر احتمال تسلط کمونیسم بر ایران ناچیز بود، دولت آیزنهاور در این مورد بسیار سختگیرانه‌تر از دولت ترومن حاضر به پذیرش هیچ خطری از جانب کمونیسم نبود.

در جنگ با کره نزدیک به ۵۰۰۰۰۰ سرباز آمریکایی به منظور متوقف ساختن نفوذ کمونیسم کشته شدند و برای آمریکا ساقط کردن دولت پیرمردی که در حل بحران نفت موفق نبود و بسیار سرسختانه با انگلیسیها رفتار می‌کرد عمل دشواری نبود. آمریکاییها خود را درگیر جنگ جهانی با کمونیسم می‌دیدند و اگر حاضر به قربانی کردن ۵۰۰۰۰۰ سرباز در کره شدند ساقط کردن دولتی مانند ایران برای آنها بسیار آسان‌تر بود.